

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه یازدهم

۹۲/۷/۲۷

بحث در تحریر اول از امکان واجب معلق بود که اشکالی شده بود. خلاصه اشکال اول - که در جلسه قبل بحث شد - چنین بود.

خلاصه اشکال اول

اگر قید واجب، قید استقبالی غیر اختیاری باشد، و امر بخواهد به قید استقبالی غیر اختیاری تعلق گیرد (یلزم که امر به قید یا مقید تعلق گیرد). و چون تعلق امر به قید غیر اختیاری محال است پس چنین امری ممتنع است.

جواب داده شد که امر به قید غیر اختیاری نمی‌خورد، بلکه به فعل با تقید به غیر اختیاری می‌خورد.

اشکال دوم:

این اشکال ناشی از عدم تفکیک بین اراده تشریعی و مراد آن است. می‌گویند بین اراده و مراد تفکیک ممکن نیست. در حالی که در واجب معلق تفکیک بین اراده و مراد لازم می‌آید. اراده تشریعی که وجوب باشد بالفعل است ولی مراد بالفعل نیست. مراد منفک از اراده است. همین الان فلان فعل را می‌خواهد ولی آنچه می‌خواهد استقبالی است و در زمان آینده تحقق پیدا می‌کند. پس اینها می‌گویند تفکیک بین اراده تشریعی و مراد ممکن نیست چرا؟ در جواب این که چرا تفکیک ممکن نیست، دو تقریب ذکر شده است:

تقریب اول؛ مبتنی بر مبانی میرزای نائینی رحمته الله است.

تقریب دوم؛ مبتنی بر نظر محقق اصفهانی رحمته الله است.

هر دو تقریب برای عدم جواز تفکیک بین اراده تشریعی و مراد است.

تقریب اول: میرزای نائینی

بیان میرزای نائینی بر این مقدمه مبتنی است که اراده تشریعی جاری مجرای اراده تکوینی است. قبلاً گفته بود که هر جا اراده تکوینی جایز نبود اراده تشریعی هم جایز نخواهد بود. چون اراده تشریعی همان تعلق اراده تکوینی به فعل است. فرق بین اراده تشریعی و اراده تکوینی در این است که در اراده تشریعی بین اراده و فعل واسطه وجود دارد که اراده مکلف است. ولی در اراده تکوینی واسطه‌ای وجود ندارد، فقط اراده و مراد است. شخصی که اراده می‌کند آب بخورد اراده می‌کند و آب می‌خورد واسطه‌ای بین اراده و آب نیست. در اراده تشریعی مرید اراده می‌کند که فاعل فعل را اراده کند. در اراده تشریعی یک اراده دیگری بین اراده اول و فعل واسطه است. و الا فرقی بین این دو اراده (تکوینی و تشریعی) نیست. و لذا هر جا اراده تکوینی ممکن نباشد، اراده تشریعی هم ممکن نخواهد بود.

براساس این مقدمه؛ تفکیک بین اراده و مراد در اراده تشریعی معقول نیست. چون وقتی تحریک عضلات از سوی کسی اراده شود؛ تحریک عضلات، متعلق اراده او خواهد بود. اگر اراده کرد محال است که تحریک عضلات محقق نشود. مگر مجبور باشد مثلاً از خواب می‌خواهد پا شود ولی دست و پایش را بسته‌اند و نمی‌دانسته، هر چه اراده می‌کند، عضلاتش تحریک نمی‌شود. در اینجا تفکیک معقول است ولی این تفکیک ناشی از وجود مانع است. پس اگر مانعی در کار نباشد، خود اراده برای تحقق مراد (تحریک عضلات)، مقتضی تام است. به عبارتی مقتضی، علت تامه برای تحقق مراد است اگر مانعی نباشد. (این در اراده تکوینی)

در تشریعی هم مثل اراده تکوینی است؛ اگر مولا اراده کرده است، این اراده مولا به اراده عبد می‌خورد. اگر عبد بخواهد اراده بکند ولی مرادش محقق نشود و در زمان آینده محقق شود یا مولا اراده کند و مرادی که باید تحقق پیدا کند در زمان آینده باشد. اگر این اراده هست

پس مراد هم هست. اگر اراده نیست مراد هم نیست. این تقریب - میرزای نائینی - مبتنی بر هم سیاق بودن اراده تشریعی با اراده تکوینی است.

در اینجا کسانی که می‌گویند اراده از مراد منفک نمی‌شود، منظورشان این است که در اراده تشریعی، اراده مولا و اراده عبد با هم دیگر، از مراد منفک نمی‌شوند. وقتی اراده مولا آمد و اراده عبد هم محقق شد، در اینجا مراد باید محقق شود و از آن دو منفک نیست، این در صورتی است که عبد مطیع باشد. پس در صورت مطیع بودن عبد، انفکاک اراده از مراد معقول نیست. اما اگر عبد عاصی باشد، مراد محقق نمی‌شود، چون اراده‌ای صورت نگرفته است تا مراد هم محقق شود. پس اگر اراده باشد حتما مراد محقق است و الا نه. فرق بین اراده تکوینی و اراده تشریعی در همین نکته است که در اراده تکوینی عصیان ممکن نیست ولی در اراده تشریعی عصیان ممکن است و الا در هر دو اراده چه تکوینی و چه تشریعی، اگر اراده آمد، مراد هم حتما می‌آید یعنی منفک از هم نیست. مگر اراده‌ای نباشد که در اراده تشریعی چنین است تا اراده عبد که واسطه بین اراده مولا و فعل است نباشد، مراد (فعل) محقق نخواهد شد.

تقریب دوم

تقریب دیگری که در عدم انفکاک اراده تشریعی و اراده تکوینی وجود دارد، تقریب محقق اصفهانی است. اراده تشریعی، همان بعث است. معنی وجوب؛ همان اراده وجوب فعل است. اینکه مولا اراده تشریعی داشته باشد یعنی وجوب فعل را بر عبد تشریع کرده است، پس بعث عبد به سوی فعل محقق شده است. پس اگر بعث عبد ممکن باشد، باید انبعاث هم ممکن باشد. چون اگر انبعاث ممکن نبود، بعث هم - به سوی فعلی که انبعاثش ممکن نیست - ممکن نخواهد بود. امکان بعث موقوف بر امکان انبعاث است. (این مقدمه محقق اصفهانی)

با این مقدمه - اگر انبعاثی برای عبد ممکن نبود، بعث هم ممکن نخواهد بود - اگر اراده تشریعی بود ولی تحقق یافتن مراد ممتنع بود. یعنی انبعاث به مراد ممتنع بود، پس بعث به آن

هم ممتنع خواهد بود. در واجب معلق فرض بر این است که قید، قید استقبالی غیر مقدور در زمان حاضر است. مثال؛ در اول شب امر می‌شود به صوم عند طلوع الفجر، حالا که اول شب است، طلوع فجر برای عبد مقدور نیست. یعنی صوم عند طلوع فجر برای او الان مقدور نیست. پس انبعاث به صوم عند طلوع الفجر در اول شب مقدور نیست. پس اگر انبعاث به سوی آن غیر مقدور است پس بعث هم به سوی آن غیر مقدور خواهد بود. پس تفکیک بین اراده تشریعی و مراد آن ممکن نیست.

در اینجا اگر امر به فعل، با قید استقبالی غیر اختیاری بخورد، انبعاث ممکن نخواهد بود در نتیجه بعث ممکن نخواهد بود. اینها می‌گویند نمی‌توان بعث فعلی باشد ولی انبعاث استقبالی باشد، از این رو باید بعث، تا زمان انبعاث بماند و بعد از این که زمان انبعاث رسید، بعث بشود. در واقع به مشروطیت وجوب بر می‌گردانند. اینها می‌گویند باید شرط وجوب باشد و الا بعث فعلی است و انبعاث غیر فعلی که لازمه اش تفکیک بین بعث و انبعاث خواهد بود. و چون بین اراده تشریعی و مرادش تفکیک را معقول نمی‌دانند پس واجب معلق را نمی‌پذیرند چون لازمه اش تفکیک بین اراده تشریعی و مراد آن است.

خلاصه

دو تقریب در اشکال دوم بیان شد؛ یکی بیان میرزای نائینی بود که؛ بخاطر اینکه تطابق بین اراده تکوینی و تشریعی وجود دارد، و لذا چون اراده تکوینی ممکن نیست پس تشریعی هم ممکن نیست. بیان دوم مربوط به محقق اصفهانی بود که؛ چون تفکیک بین اراده تشریعی و مراد لازمه اش تفکیک بین بعث و انبعاث است. و چنین تفکیک ممکن نیست. پس بین اراده تشریعی و مرادش تفکیک ممکن نیست.

جواب اشکال

شهید صدر هر دو تقریب را در بیان اشکال دوم رد می‌کنند.

جواب از تقریب اول

تقریب اول که از سوی میرزای نائینی مطرح شد، مبتنی بر این بود که؛ اراده تشریعی نظیر اراده تکوینی است و چون تفکیک بین اراده و مراد در اراده تکوینی معقول نیست، پس در اراده تشریعی هم تفکیک معقول نیست.

جواب این است که می‌پذیریم که اراده تشریعی با اراده تکوینی در سیاق واحدی هستند. یعنی جایی که اراده تکوینی ممکن نباشد، اراده تشریعی هم ممکن نخواهد بود، و فرقی بین این دو، به جزء یک فرق وجود ندارد. و آن این است که اراده تکوینی، به خود فعل مرید تعلق می‌گیرد. ولی در اراده تشریعی به فعل مرید دیگر، غیر از فعل مرید اول تعلق می‌گیرد.

در عین حال، با اینکه این مقدمه را می‌پذیریم، ولی باز اشکال را وارد نمی‌دانیم و لذا اینکه بین اراده تشریعی و مرادش و بین اراده تکوینی و مرادش انفکاک نشود، این را نمی‌پذیریم. و می‌گوییم ممکن و معقول است که بین اراده تکوینی و مرادش تفکیک به وجود آید.

می‌گوییم دو گونه اراده تکوینی وجود دارد:

۱. یک اراده تکوینی که به مراد مطلق و غیر مقید تعلق می‌گیرد. مثل کسی که اراده تحریک عضلاتش را می‌کند و اراده راه رفتن می‌کند. اما این اراده راه رفتن مطلق است و قیدی ندارد. اراده راه رفتن را می‌کند بدون اینکه مراد، مقید به قیدی باشد.

۲. اما اگر مراد مقید به قیدی بود اینجا اراده به آن حصه‌ای از مراد تعلق می‌گیرد نه مطلق مراد. کسی اراده می‌کند راه برود ولی با یک پا، یا راه برود در حالی که به عصا تکیه داده است. اینجا مراد مطلق راه رفتن نیست. مطلق تحریک عضلات نیست. بلکه مراد یک حصه خاص از تحریک است. خوب در اینجا که مراد حصه خاصی از تحریک است، باید بین اراده و حصه خاص تفکیک نیفتد. نه اینکه بین اراده و مطلق مراد. پس تفکیک که در اینجا معقول نیست، بین اراده و حصه خاصه از مراد است. نه مطلق مراد.

با این مقدمه در محل بحث چنین می‌گوییم؛ وقتی مراد مقید به قید استقبالی است، مراد صوم مطلق نیست. بلکه صوم عند طلوع الفجر است. یعنی حصه خاصه‌ای از صوم مراد است، نه مطلق صوم. پس اراده از حصه خاصه مراد، نباید منفک شود نه از مطلق مراد. خوب اول شب است مولا اراده کرده صوم را، چه صومی را؟ صوم عند طلوع الفجر را. همین حصه نباید منفک شود. یعنی وقتی اراده کرد باید صوم عند طلوع الفجر محقق شود؛ پس تفکیک در اینجا معقول نیست.

به تعبیر دیگر؛ اینکه می‌گویند اراده از مراد منفک می‌شود یا نمی‌شود. می‌گویند بعد از تمام شدن قابلیت قابل منفک نمی‌شود. اراده وقتی محقق شد یعنی فاعلیت فاعل تام بود. خوب فاعلیت فاعل تام است ولی برای تحقق، قابلیت قابل هم باید تام باشد. اگر قابل ما، آن فعلی که مراد ما است، بدون قید است، مطلق است. یعنی قابلیت قابل تام است. لذا تفکیک بین اراده و مراد تحقق پیدا نمی‌کند. اگر متعلق اراده، و مراد مقید به قید زمانی در زمان معین (استقبالی) است. یعنی قابلیت قابل زمانی تام است که زمان حاصل شود. در صورت است که انفکاک اراده از مراد ممتنع خواهد بود.

جواب از تقریب دوم:

اما جواب از تقریبی که از سوی محقق اصفهانی در اشکال دوم بیان شد. ایشان گفت؛ لازمه تفکیک بین اراده تشریعی و مرادش، تفکیک بین بعث و انبعاث است. در حالی که تفکیک بین بعث و انبعاث ممکن نیست.

جواب این است که معنای اینکه عبد منبعث می‌شود و انبعاث پیدا می‌کند چیست؟ یعنی وقتی بعث مولا حاصل شد عقل به وجوب اطاعت این بعث حکم می‌کند در نتیجه انبعاث حاصل می‌شود پس این حکم عقل است که عند البعث انبعاث را واجب می‌کند. خوب حکم عقل به وجوب بعث، به چه جور بعثی می‌خورد تا انبعاث مطابق این بعث صورت گیرد:

۱. گاهی بعث به سوی فعل، مطلق است، برو این کار را انجام بده، اگر بعث مطلق باشد، وجوب انبعاث هم مطلق خواهد بود.

۲. گاهی بعث به سوی فعل، مقید است، بعث به حصه است. در اینجا وجوب انبعاث وجوب به حصه خاص خواهد بود. مثل بعث به صوم عند طلوع الفجر، در اینجا واجب است انبعاث به همین حصه، که صوم عند طلوع الفجر باشد. یعنی وجوب انبعاث در همان طلوع فجر متحقق می‌شود. پس این بعث از انبعاث مقید به حصه خاص نباید جدا شود نه از مطلق انبعاث. به عبارتی هراندازه که بعث مقید به حصه باشد، به همان اندازه از انبعاث به حصه منفک نمی‌شود.

انفکاک به این شکل جایز است. یعنی وقتی بعث به سوی حصه بود، انبعاث به سوی حصه واجب است که از این بعث منفک نشود. این انبعاث به حصه باید ممکن باشد تا بعث به آن هم ممکن باشد. اگر این انفکاک به این شکل را نپذیرید، در واجباتی که منجز هستند یعنی مقید به قید استقبالی هم نیست، ولی متوقف بر مقدمات قبل از وجوب است. باید قائل به انفکاک شوید. مثلاً در وضو، که مقدمه متقدمه نسبت به صلات است. یعنی قبل از صلاة باید وضو بگیرید. فعل صلاة مقید به فعل مقدمه بر صلاة است که باید آن انجام بگیرد تا صلاة هم ممکن شود. چون صلاتی که اراده به آن خورده مقید به طهارت است. یعنی مراد مقید به صلاة بعد از وضو است. وضو متقدم بر صلات است و لذا باید وجوب هنگام وضو باشد تا منبعث به وضو بشود. در حالی که وقت صلاه هنوز نرسیده است. وقت صلاة، مقید به صلاة بعد از وضو است. صلاة بعد از وضو واجب شده است نه صلاة مطلق. این صلات مقید به وضو واجب شده، در حالی که بعث به این صلاة بعد از وضو باید قبل از وضو فعلی باشد تا منبعث به وضو شود و وضو قبل از صلاة را انجام بدهد. اینجا باید قائل به تفکیک بین بعث و انبعاث شوید. بعث به صلاة قبل از وضو است تا وضو گرفتن را واجب کند. در حالی که

وجوب الصلاة مقید به بعدیت نسبت به وضو است. یعنی خود صلاة مقید به بعد از وضو است. اما وجوبش باید قبل از وضو باشد. خوب اینجا وجوب قبل از وضو است، بعث قبل از وضو است و انبعث بعد از وضو است. هر چیزی اینجا گفتید باید آنجا هم بگویید.

در آنجا می‌گویید انبعث، انبعث به صلاة بعد از وضو است. اما بعث، بعث فعلی است. این بعث بالفعل به صلات بعد از وضو خورده است. و این انفکاک بعث از انبعث نیست. چون انبعث، انبعث به حصه است. انبعث به حصه همین است که صلاة، بعد از وضو انجام بدهد. اگر چه بعث، بعث فعلی است.